

همراه با مترجم

گزیده‌ای از نثر نویسنده انگلیسی جی. بی. پرستلی

In our new society there is a growing dislike of original, creative men. The manipulated do not understand them; the manipulators fear them. The tidy committee men regard them with horror, knowing that no pigeon-holes can be found for them. We could do with a few original, creative men in our political life—if only to create some enthusiasm, release some energy—but where are they? we are asked to choose between various shades of the negative. The engine is falling to pieces while the joint owners of the car argue whether the footbrake or the handbrake should be applied. Notice how the cold, colourless men, without ideas and with no other passion but a craving for success, get on in this society, capturing one plum after another and taking the juice and taste out of them. Sometimes you might think the machines we worship make all the chief appointments, promoting the human beings who seem closest to them. Between midnight and dawn, when sleep will not come and all the old wounds begin to ache, I often have a nightmare vision of a future world in which there are billions of people, all numbered and registered, with not a gleam of genius anywhere, not an original mind, a rich personality, on the whole packed globe. The twin ideals of our time, organization and quantity, will have won for ever.

درباره نویسنده:

جان بونیتون پرستلی، نویسنده معاصر انگلیسی، برغم حجم و تنوع زیاد نوشته‌های خود اعم از رمان، نمایشنامه و مقاله امروزه تاحدی به دست فراموشی سپرده شده است، زیرا به قول جان اتکینز متقد آثار او، هرچند نوشته‌های پرستلی از نمونه‌های ارزنده نثر انگلیسی است، پرستلی اثری خلق نکرده که شاهکاری مسلم باشد یا اینکه نقطه عطفی در تاریخ ادبیات انگلیسی به شمار آید. از این جهت او را باید در ردیف چسترتن و تاحدی برنارد شا و اچ. جی. ولز قرار داد، نه در ردیف جیمز جویس، تی. اس. الیوت و دی. اچ. لارنس.

یکی از دلمشغولیهای فکری پرستلی سیاست، اجتماع و ساختار اجتماعی است. پرستلی خود را سیاستمدار نمی‌خواند اما خود را صاحب بینشی می‌داند که به او امکان می‌دهد برخلاف سیاستمداران که به حال نظر دارند و در پی کسب آرای بیشتر هستند به آینده نظر کرده، سیاست را تفسیر کند. آنچه او را به جامعه و سیاست مرتبط می‌کند محبت است. او خود می‌گوید:

«سیاست من تقریباً تماماً بر مبنای محبت است. زمانی که دستمزد کارگران کم بود و ساعات کار آنها زیاد، من طرف آنها را می‌گرفتم... حالا که خطر اضمحلال طبقه متوسط وجود دارد، من از حامیان وفادار آنها هستم. سیاست من مبتنی بر این عقیده است که اگر آزادی معقول را از دست بدهیم، از دست می‌رویم و به رو بات تبدیل می‌شویم. از نظر پرستی، جامعه مفهومی بی‌معناست. او برخلاف کمونیستها که به جامعه اصالت می‌دهند، جامعه را متشکل از فرد می‌داند و هر فرد احساس، عقیده، آرزو و جاه‌طلبی مخصوص به خود دارد. سازمانها و مؤسسات بزرگ روز به روز بیشتر بر سرنوشت افراد دست می‌یابند و آنها را تحت اختیار خود درمی‌آورند. اگر دموکراسی سیاسی گسترش پیدا نکند قدرت به دست افرادی محدود خواهد افتاد. پرستی استعداد خوبی برای ساختن کلمات جدید دارد، بخصوص کلماتی که پدیده‌های اجتماعی را تعریف می‌کنند. او در قطعه‌ای به نام *Topsiders, or the Future of England* که در سال ۱۹۵۸ منتشر کرد می‌نویسد: بالادستی‌ها (*topside*) نه بخاطر اندیشه یا عمل خود بلکه صرفاً به این دلیل که در بالا قرار دارند از دیگران متمایزند.

آنها اجتماع را تحت کنترل خویش درآورده‌اند. دورتادور و پایین آنها را پایین دستی‌ها (*the takers*) گرفته‌اند، افرادی که هرچه را بالادستی‌ها به سوشیان پرتاب می‌کنند با منت و شوق می‌پذیرند. نیروهای سازنده جامعه که لایه نازکی میان بالادستی‌ها و پایین دستی‌ها را تشکیل می‌دهند زیر فشار این دو خرد می‌شوند. ریاکاری و خودفروبی جایی برای افکار آدمهای سازنده باقی نمی‌گذارد. قطعه زیر بخشی کوتاه از مقاله‌ای است که در کتاب *Thoughts in the wilderness* به چاپ رسیده است. این کتاب که در سال ۱۹۵۷ منتشر شد حاوی مقالات سیاسی و جنجال برانگیز پرستی است.

درباره روش ترجمه

از جمله عواملی که سبب توفیق مترجم، بخصوص مترجم ادبی، در کارش می‌شود این است که درباره زندگی و افکار نویسنده متن چیزهایی، هرچند در حد کلیات بدانند یا بخوانند - چنانکه ملاحظه می‌کنید، آنچه به طور مختصر درباره اندیشه‌های پرستی در دو پاراگراف قبلی گفته شد درك بهتر متنی که برای ترجمه برگزیده‌ایم بسیار موثر است. بدیهی است بی‌اطلاعی درباره افکار یا حتی زندگی نویسنده‌ای که می‌خواهیم اثر او را ترجمه کنیم ممکن است به اشتباهات فاحش و رسواکننده منجر شود.

مقالات پرستی، بخصوص مقاله فوق، در رسته مقالاتی که در انگلیسی با صفت *familiar* توصیف می‌شوند قرار نمی‌گیرد. این مقالات چنانکه از صفت *familiar* برمی‌آید، زبانی غیر رسمی و صمیمی و آشنا دارد و فاقد جمله‌پردازیهایی فاخر ادیبانه است. مقالات پرستی عموماً قطعات ادبی هستند با زبانی بیش و کم رسمی و جدی. در ترجمه این قطعه سعی کردم زبانی روان و آشنا و غیررسمی‌تر از متن اصلی به کار ببرم. روشی که در ترجمه متن پیش گرفته‌ام روش ارتباطی است. کوشیده‌ام تا حد امکان دقیق باشم ولی دقت در روش ارتباطی با ترجمه لفظ به لفظ حاصل نمی‌شود. بنابراین روش، انحراف از ترجمه لفظ به لفظ

اجتناب ناپذیر است. این مطلب بخصوص در مورد متن فوق صدق می کند. در اینجا واحد ترجمه در غالب موارد کلمه است. علاوه بر این، گاه به تفسیر متوسل شده و یک یا دو کلمه به متن افزوده ام. هدفم این بوده که مخاطب فارسی زبان ترجمه را با همان سهولت و روانی بخواند که فرد انگلیسی زبان متن اصلی را می خواند. سعی من حفظ و انتقال مقصود نویسنده بوده است، و برای این کار مجبور شده ام گاه به جای تمثیلات و تعبیرات نویسنده تمثیلات فارسی به کار ببرم.

توضیحات:

growing dislike

اولین معادلی که معمولاً برای growing به ذهن می رسد کلمه «فزاینده» یا «حیثاً»، «لُوبه رشد» است. از نظر دستوری اشکالی در ترکیب «تنفر فزاینده» یا «بی علاقه فزاینده» وجود ندارد، اما دلیل اینکه این دو ترکیب را انتخاب نکرده و از بیانی متفاوت (روز به روز... بی علاقه تر...) استفاده کرده ام بیشتر ذوقی است. در واقع من بنا بر تجربه احساس خوبی به کلمه «فزاینده» ندارم و به تعبیر زبان شناختی این کلمه برای من فاقد بار عاطفی یا احساسی (connotation) خوشایند است، به گونه ای که تا بتوانم از ترجمه growing یا معادل آن increasing به «فزاینده» اجتناب می کنم. این احساس کاملاً شخصی است و بدیهی است کسی دیگر ممکن است احساس ناخوش آیندی نسبت به این کلمه نداشته یا حتی آن را دوست داشته باشد. مترجم همچون شاعر یا نویسنده به کلمه یا کلماتی خاص دلبستگی احساسی دارد بدون آنکه ضرورتاً برای این دلبستگی دلیلی عینی داشته باشد. مترجم در مقایسه با نویسنده یا شاعر محدودیتهای بیشتر دارد. اما به رغم محدودیت، قدرت انتخاب دارد و کلماتی که برمی گزیند سبک و ذوق و دلبستگی او به کلمات را نشان می دهد. پس یکی از چیزها که سبک مترجم را متمایز می کند بار عاطفی یا احساسی است که در برخی کلمات وجود دارد یا او در برخی کلمات می یابد. البته در اینجا می توان استدلال کرد که ترکیب «تنفر فزاینده» یا «بی میلی فزاینده» قدری ثقیل و خشک است و برعکس عبارت «روز به روز... بی علاقه تر...» بیانی آشناست و سریع تر درک می شود. به استناد دیکشنری وبستر، dislike صرفاً بیانگر بی میلی و بی علاقه است، و نه لزوماً تنفر، نسبت به چیزی است.

The manipulated do not...

دو صفت فاعلی و مفعولی manipulated و manipulator که از فعل manipulate ساخته شده اند در فرهنگهای دو زبانه تحت مدخلی جداگانه ثبت نشده اند و مترجم خود باید برای آنها براساس معنی زیر از فعل که با متن سازگاری دارد معادل پیدا کند:

to control, manage or play upon by artful, unfair or insidious means esp. to one's own advantage

چنانکه از تعریف فوق برمی آید، فعل manipulate بخصوص در معنی فوق مثل بسیاری از افعال و صفات انگلیسی معنایی عام دارد و می توان آن را در موقعیتهای متعدد به کار برد و در هر

موقعیت که به کار می رود ممکن است معادلی متفاوت پیدا کند. فقط در متن است که می توان برای چنین کلماتی معادل دقیق پیدا کرد. برای یافتن معادل قبل از هر چیز باید ببینیم کلمه در متن به چه معنایی به کار رفته و بر آن اساس چگونه می توان معادلی دقیق برای آن پیدا کرد. معنی عام کلمه چنین است: «با زیرکی و زرنگی بر دیگران تسلط یافتن، که این کار ممکن است با کلک زدن و فریب دادن نیز همراه باشد.» در ساختن معادل برای دو صفت فاعلی و مفعولی فعل، یا می توان از دو کلمه استفاده کرد، مثل «فریب خورده» و «فریبکار» و یا می توان دو عبارت به کار برد به نحوی که توازن جمله اصلی را نیز دارا باشند، مثل: آن که به سلطه دیگران تسلیم شده و آن که در پی کسب سلطه بر دیگران است. البته فعلهای فریب دادن و سلطه یافتن مفاهیم خاصی را به ذهن متبادر می کند که با لحن نویسنده و فضای بحث سازگاری ندارد. باتوجه به متن برای فعل manipulate معادل «بازی دادن» را برگزیدیم که از این فعل صفات فاعلی و مفعولی «بازی خورده» و «بازی دهنده» را می توان ساخت.

tidy committee men...

ترجمه تحت اللفظی این عبارت معنی چندان روشنی ندارد زیرا کلمه committee men اطلاعاتی به خواننده انگلیسی زبان می دهد که در ترجمه تحت اللفظی آن (مثلاً اعضای کمیته) از بین می رود. پس درک و در نتیجه ترجمه درست این جمله به تفسیر نیاز دارد. تفسیر من از این جمله مبتنی بر متن است و با دو کلمه دیگر یعنی tidy و pigeonhole ارتباط دارد. ابتدا معنی دو کلمه tidy و pigeonhole را توضیح می دهم و سپس ترجمه خود را می آورم. کلمه tidy در فرهنگ آکسفورد لرنر چنین تعریف شده:

tidy: neat and orderly in appearance or habits

à tidy room / a tidy person

چنانکه می بینید این فرهنگ بدلیل محدود بودن حجم خود معنی کلمه را تحت تعریفی عام آورده است. مترجم باید به فرهنگی کاملتر رجوع کند، فرهنگی که در آن معنی کلمه به «زیرمعنی»های بیشتر تجزیه شده و هر زیرمعنی به طور دقیق تعریف و با مثال همراه شده است. برای یافتن معنی دقیق تر به فرهنگ وبستر مراجعه کردم و به تعریف زیر رسیدم:

maintaining neatness and order in things under one's charge (a tidy housekeeper)

این معنی با مقصود نویسنده که در ادامه جمله بیان می شود سازگاری دارد. و اما کلمه pigeonhole. این کلمه در اینجا در معنایی مجازی به کار رفته است: به دو تعریف این کلمه و معادلهای آن در فرهنگ معاصر توجه کنید:

a neat division (of ideas, feeling, etc.) which separates things too simply: you shouldn't put people in pigeonholes.

فرهنگ وبستر: place in a rigidly conventional pattern: a neat category

طبقه، گروه، دسته، رده (مجازی): فرهنگ معاصر

مقصود نویسنده از committee men (اعضای کمیته ها) مراجع قدرت و مقامات مسوول است

که قدرت و اختیار تصمیم گیری دارند. اینان در تشکیلات خود نظم و ساختاری خاص را پی ریخته اند و طبعاً در پی حفظ آن هستند و طبیعی است که برای افراد صاحب فکر و سازنده، به اصطلاح اداری، «ردیفی» نداشته باشند و اگر این افراد را به تشکیلات خود راه بدهند تشکیلات آنها به هم می ریزد. پس از آنان می ترسند و وجود آنها را تهدیدی برای خود و وضع موجود به شمار می آورند. باتوجه به تفسیر فوق معنی کلمه tidy روشن می شود. مقصود از tidy com-mittee men اولیای امور است که می خواهند وضع موجود را نگه دارند. برای رساندن معنی کامل این جمله، کلمه tidy را به یک عبارت (که خواهان حفظ نظم موجود هستند) ترجمه کرده و عبارت «در تشکیلاتشان» را به ترجمه افزودم.

We could do with a few...

این جمله مبهم است و احتمالاً نویسنده عمداً جمله را مبهم نوشته است که به دو گونه قابل تفسیر باشد: افعال create and release می تواند هم به «ما» و هم به «آدمهای صاحب فکر و سازنده» برگردد. برای یافتن چند آدم سازنده و صاحب فکر جامعه باید خود را تکانی بدهد و شوری برپا کند یا اینکه تنها چند آدم سازنده و صاحب فکر می توانند در جامعه شور و حرکتی ایجاد کنند؟ از آنجا که نتوانستیم این جمله را به جمله ای مبهم ترجمه کنیم که بتوان آن را به هر دو صورت تفسیر کرد، تعبیر دوم را که با جمله بعد سازگاری کامل دارد برگزیدیم. فعل این جمله اصطلاح do with است که معمولاً بعد از could به کار می رود و به معنی نیاز داشتن می باشد.

Knowing that...

این فعل با جمله قبل خود دو نوع ارتباط معنایی می تواند داشته باشد: «و می دانند که»، «زیرا می دانند که». باتوجه به تفسیر فوق، معنی دوم منطقی تر به نظر می رسد.

between various shades of the...

تردیدی نیست که زبان فارسی، لااقل در بیان مفاهیم غیر علمی، زبانی است غنی. غنای فارسی بدلیل وجود ضرب المثلهای و تعبیرات گوناگون و زیبایی است که بیشتر در فارسی عامیانه یا فارسی کوچه یافت می شود. به نظر من، که شاید نظر عموم مترجمان نیز باشد، استفاده از ضرب المثلهای و تعبیرات فارسی در ترجمه متونی که در آنها هدف اصلی بیان مقصود نویسنده است نه تنها اشکالی ندارد بلکه از محاسن کار مترجم نیز به شمار می آید. ولی ضرب المثل فارسی که در متن انگلیسی به کار می رود مثل وصله ای است که به لباس پاره چسبانده شده است. وصله باید تا حد امکان به رنگ و طرح لباس بیاید و جزیی از لباس تصور شود و اگر جز این باشد نقض غرض کرده ایم. گاه مترجم ضرب المثلهای و تعبیرات فارسی را بی مناسبت و بی ملاحظه در متون انگلیسی به کار می برد که بسیار زنده است و ترجمه را مبتذل می کند. ترجمه تحت اللفظی ضرب المثلهای یا تعبیرات انگلیسی، یا تعبیرات بدیع نویسنده، این حسن را دارد که خواننده را با شیوه مجازگویی و تصویرسازی و نیز با خرد یا زیباشناسی نویسنده یا مردم انگلیسی زبان آشنا می کند ولی اشکال آن این است که ترجمه گاه بیانی نامفهوم و زبانی غیر روان و نا آشنا می یابد.

مترجمان خوب می دانند چه موقع ضرب المثل یا تعبیر متن اصلی را نگه دارند و چه موقع آن را با ضرب المثل یا تعبیری مشابه در زبان فارسی عوض کنند. تعبیر نویسنده از سیاستمداران (various shades of the negative) تعبیری غیر آشنا و ترجمه تحت اللفظی آن غیر ضروری است زیرا معادل آن در فارسی تعبیر «سر و ته کرباس بودن» را داریم. همچنین می توان به جای جمله بعد که به نظر می رسد تعبیر شخصی نویسنده است و نه ضرب المثل، این ضرب المثل فارسی را به کار برد: خانه از پای بست ویران است. خواجه در بند نقش ایوان است.

cold and colourless

این دو صفت وقتی به انسان اطلاق می شوند به ترتیب به معنی «سرد، بی اعتنا، فاقد شور و احساس و همدردی» و «فاقد ویژگی متمایز فردی از قبیل جذب، خود جوشی و ...» می باشند. دو تعریف فوق را از فرهنگ وبستر گرفته و عیناً ترجمه کرده ام. تعاریف دقیق فوق در مقایسه با تعاریف عامتر این دو کلمه در فرهنگهای کوچکتر یا دو زبانه دست مترجم را در انتخاب معادل دقیق بازتر می گذارد. کلمه «همدردی» در تعریف cold صفت «بی درد» را به یادم انداخت. برای colourless نیز صفت «بی هنر» را برگزیدم. فرهنگ معاصر برای این دو کلمه معادلهای زیر را داده است:

cold: بی احساس، بی روح، خشک
colourless: بی شور و حال، بی رنگ و بو

capturing one plum...

plum در اصل به معنی «آلو» است و ترجمه تحت اللفظی این عبارت چنین است: [این قبیل افراد] آلوها را یکی پس از دیگری تصاحب کرده و شاهد و شیرینی آنها را می مکند. plum به عنوان اسم معنایی مجازی نیز دارد که تعریف آن بنا بر فرهنگ وبستر چنین است:

something excellent or superior of its kind (as an usually good position)

به احتمال زیاد تعبیر «شاهد و شیرینی آلو را مکیدن» ضرب المثل نیست، بلکه تعبیری شخصی است. آنچه مسلم است این است که نویسنده در اینجا به معنی مجازی آلو نظر داشته است. باتوجه به تعریف کلی فوق و موقعیت خاص متن نزدیکترین معادلی که به نظرم رسید کلمه «فرصت» بود.

old wounds begin to ache

توجه به میل ترکیبی کلمات با یکدیگر (collocation) یکی از اصول مهم روش ارتباطی است. زخمها قدیمی نیستند بلکه کهنه اند و زخمهای کهنه شروع به درد گرفتن نمی کنند، بلکه دهان باز می کنند.

ترجمه پیشنهادی

جامعه امروزی ما روز به روز به آدمهای صاحب فکر و سازنده بی علاقه تر می شود. بازی

خوردگان حال آنها را درك نمی کنند و بازی دهندگان از آنها می ترسند. مقامات مسوول که خواهان حفظ نظم موجود هستند به چشم ترس در آنها می نگرند زیرا می دانند که در تشکیلاتشان کمترین جایی برای آنها پیدا نمی شود. در حیات سیاسی مان تنها به چند آدم سازنده و صاحب فکر نیاز داریم که بتوانند شوری برپا کنند و حرکتی ایجاد کنند، اما چنین آدمهایی را از کجا پیدا کنیم. مجبوریم از میان آدمهایی انتخاب کنیم که همگی سر و ته یک کرباسند. خانه از پای بست ویران است، خواجه در بند نقش ایوان است. ببینید در این جامعه افراد بی درد و بی هنر که هیچ فکر بدیعی ندارند و جز حرص موفقیت هیچ شوری در سر نمی پرورانند چگونه بر هر فرصتی چنگ می اندازند و آن را به کام خود می کنند. گاه آدم به این فکر می افتد که ماشیهایی که آنها را می پرستیم انتصابات مهم را انجام می دهند و افرادی را که نزدیکتر به خود می یابند ترفیع مقام می دهند.

نیمه های شب که خواب به چشمانم راه نمی یابد و همه زخمهای کهنه دهان باز می کنند، جهان هولناک آینده را پیش روی خود می بینم، جهانی با میلیاردها انسان که هریک شماره ثبتی دارد، بی آنکه در سرتاسر این جهان ذره ای نوع یا فکری نو یا شخصیتی ممتاز در جایی پیدا شود. در آن زمان آرمانهای دو گانه زمان ما، کمیت و تشکیلات، به پروزی ابدی دست می یابند.